

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

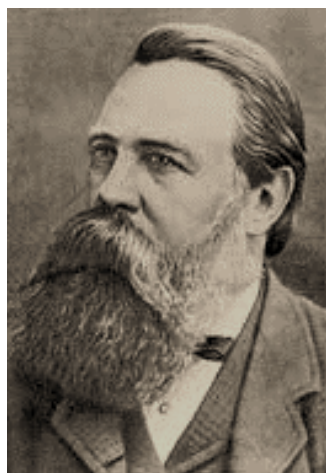
afgazad@gmail.com

Political

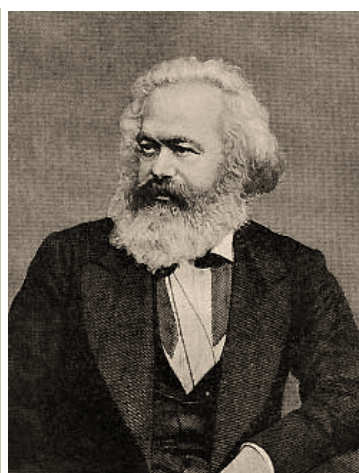
سیاسی

نویسندگان: مارکس-انگلس
برگردان از: حمید محوی
ویراستار پورتال: موسوی
۲۵ جنوری ۲۰۱۹

پرولتاریای جهان متحد شوید!



فردریش انگل



کارل مارکس

گزیده نوشته ها درباره استعمار

۱۶

۲۵- کارل مارکس : عهد نامه ایران

لندن ۱۲ جون ۱۸۵۷
روزنامه دیلی تریبون شماره ۵۰۴۸ . ۲۴ جون ۱۸۵۷

اخيراً لرد پارلمستون در پاسخ به برخی از پرسشهای اتاق بازرگانی خودش درباره جنگ علیه ایران به تندی گفته بود:

به محض این که قرارداد صلح تصویب شود، اتاق بازرگانی هم نظر خود را درباره جنگ اعلام خواهد کرد.» قرار داد صلح به تاریخ ۴ مارچ ۱۸۵۷ در پاریس به امضاء رسید و به تاریخ ۲ می ۱۸۵۷ در بغداد تصویب شد و هم اکنون تحت نظارت اتاق بازرگانی است. این قرارداد شامل چهارده بند است که هشت بند آن مرتبط است به شرایط جاری در

قراردادهای صلح. بند ۵ مشروط است به خروج نیروهای کشور ایران از شهر هرات و دیگر مناطق افغانستان که باید ظرف سه ماه پس از رد و بدل نمودن تصویب نامه به اجراء گذاشته شود. طبق مصوبه بند چهارده، دولت بریتانیا متعهد شده است که پس از انجام مفاد قید شده، نیروهایش را فوراً از بنادر و جزایر متعلق به ایران خارج کند. جالب توجه این است که در مورد خروج نیروهای ایران از هرات، حتا پیش از تسخیر بوشهر باید یادآور شویم که چنین موردی طی صحبت های طولانی در قسطنطنیه از جانب سفیر ایران، فرخ خان به لرد استانفورد دو ردکلیف صراحتاً پیشنهاد شده بود. تنها امتیاز جدیدی که انگلستان در کوران این مذاکره ها کسب کرد مربوط بود به استقرار قطعاتش در طول بدترین فصل سال و در طاعون زده ترین بخش از امپراتوری ایران. درباره مصیبتی که آفتاب، مرداب و بحر در طول تابستان بر سر خود اهالی بومی بوشهر و محمرا نازل می کند، نویسندگان قدیم و جدید به تفصیل نوشته اند. ولی نیازی به چنین مراجعی نیست، زیرا همین چند هفته پیش، سر هانری راولیسون از مجرب ترین قضات و از طرفداران پالمستون، رسماً اعلام کرد که قطعات انگلیسی- هندی در شرایط آب و هوایی دهشتناک، مطمئناً از پای در خواهند آمد. روزنامه تایمز لندن نیز به محض اعلان پیروزی در محمرا، نوشت که با وجود قرارداد صلح، برای حفظ جان سربازان ضروری ست که قطعات نظامی تا شیراز پیشروی کنند.

خودکشی یک دریاسالار و یک جنرال بریتانیایی که در رأس قطعات نظامی گماشته شده بودند، به علت نگرانی و اضطراب عمیقی بود که از سرنوشت بی درنگ قطعات شان احساس می کردند، و این که مطابق دستورات دولت نمی باید فراتر از محمرا پیشروی می کردند. به این ترتیب به یقین می توانیم منتظر مصیبت دیگری باشیم که به آنچه در کریمه^۱ روی داد شباهت زیادی دارد، البته با شدت کمتر. ولی این بار نه به سبب ضروریات نظامی یا اشتباهات مسخره آمیز دستگاه اداری، بلکه به علت معاهده ای که با شمشیر فاتح نوشته شده بود. در بندهای مصوب معاهده مذکور جمله ای هست که اگر خوشایند پالمستون باشد، می تواند به گشایش بحث و جدل تازه ای بینجامد.

طبق بند چهاردهم بریتانیا موظف به خارج ساختن نیروهایش از بنادر و جزایری ست که به کشور ایران تعلق دارد. بنابر این پرسش اینجاست که آیا محمرا به ایران تعلق دارد یا نه. ترک ها هرگز از داعیه خود روی این منطقه که روی دلتای رود فرات واقع شده است صرف نظر نکردند. زیرا با توجه به این که بندر بصره در برخی از فصول عمق بسیار کمی دارد و برای شناورهای سنگین مناسب نیست، محمرا از دیرباز یگانه بندر آنها در سواحل این رود بوده است. بنابر این اگر پالمستون چنین راه حلی را انتخاب کند، می تواند به این بهانه که این بندر به ایران تعلق ندارد، آن را به تصرف خود در آورد و راه حل نهایی را به گشایش آن در مسأله مرزی بین ایران و ترکیه موکول کند.

بر اساس بند ۶، ایران موظف است از هر گونه ادعای ارضی روی شهر هرات و ایالات افغانستان صرف نظر کند و از دخالت در امور داخلی این کشور نیز خود داری نماید. استقلال هرات و افغانستان را به رسمیت بشناسد و هرگز سعی نکند آن را به مخاطره بیندازد و در صورت بروز اختلاف با هرات و افغانستان، برای رفع بحران «به میانجی گری دولت بریتانیا مراجعه کند، و دست به اسلحه نبرند مگر این که میانجیگری دولت بریتانیا بی نتیجه بماند».

^۱ Crimée

کریمه شبه جزیره ای در جنوب اوکراین در ادامه بحیره سیاه. از نظر تاریخی به دولت عثمانی و سپس به روسیه تعلق داشته است. این شبه جزیره از سال ۱۹۵۴ به اوکراین تعلق گرفت. مردم این منطقه اساساً روس زبان هستند. یکی از شهرهای آن یالتا می باشد که قرارداد یالتا بین ستالین، روزولت و چرچیل بسیار معروف است. جنگ کریمه ۱۸۵۳-۱۸۵۶. روسیه در عهد نیکلای اول علیه امپراتوری عثمانی و متحدین آن یعنی فرانسه، انگلیس و ایتالیا به وقوع پیوست.

دولت بریتانیا نیز به سهم خود متعهد می شود که همواره از نفوذ خود در دولت های افغانستان استفاده کند و از هر گونه سوء تفاهم و ابهام از جانب آنها پیشگیری نماید و « تمام امکانات خود را به بهترین وجهی به کار ببندد تا اختلافات به شکل عادلانه ای برای ایران فیصله یابد. چنین بندی از معاهده، صرفنظر از فرمولهای اداری و رسمی، هیچ مفهوم دیگری به جز باز شناسی استقلال هرات نداشت، یعنی همان امتیازی که در گردهمایی قسطنطنیه فرخ خان پیشنهاد کرده بود و بدان رضایت داده بود. حقیقت این است که طبق این بند، دولت بریتانیا داوری رسمی خود را بین افغانستان و ایران تثبیت و به ثبت می رساند. و این نیز همان نقشی ست که از ابتدای قرن به عهده گرفته بود. حال آن که آیا قادر به انجام چنین تعهدی باشد، مسأله ای است که نه به حقوق قانونی که به زور بستگی خواهد داشت. علاوه بر این اگر شاه در دربارش با فردی مثل هوگو گروتیوس ملاقات می کرد، او می توانست به دقت بگوید که هر آنگاه کشوری مستقل، حق دخالت به امور بین المللی خود را به کشور بیگانه ای واگذار کند، چنین رابطه ای از نظر قاضی باطل و قابل پی گیری نیست و این نکته ای است که در بررسی چنین قراردادی مشاهده می شود، زیرا انگلستان به نحو شاعرانه ای افغانستان را تعریف می کند که گوئی چند قبیله مختلف می توانند دولت و کشور مستقلی را تشکیل دهند. دولت افغانستان به مفهوم دیپلماتیک کلمه همانقدر واقعیت دارد که دولت پان اسلاو. بند ۷ مقرر می دارد که هر آنگاه مرز ایران توسط حکومت های افغان مورد تجاوز قرار گرفت، دولت ایران حق خواهد داشت با عملیات نظامی تجاوز را سرکوب کند، ولی پس از مجازات تعرض کنندگان باید به مرز عادی خود باز گردد. چنین شرطی در واقع تکرار تحت الفظی همان بند از قرار داد ۱۸۵۲ است که به تصرف پوشهر انجامید.

بر اساس بند ۹، دولت ایران با استقرار و باز شناسی کنسول عمومی، کنسول، نایب کنسول موافقت دارد و نمایندگان بریتانیا را به عنوان ممتازترین ملت می داند. ولی بر اساس بند ۱۲ دولت بریتانیا «از این پس از حق حمایت اتباع ایرانی که در خدمت دولت بریتانیا یا کنسول عمومی، کنسول، نایب کنسول و نمایندگان کنسول نیستند صرفنظر می کند.»

پیش از آغاز جنگ، فرخ خان با استقرار کنسول بریتانیا در ایران موافقت کرده بود. قرارداد حاضر فقط نکته ای را که اضافه کرده است، صرفنظر کردن انگلیس از حمایت اتباع ایرانی بود، حقی که در واقع یکی از دلایل جنگ بود. اتریش، فرانسه و دولت های دیگر هر یک حق ایجاد کنسولگری هایشان را در ایران به دست آورده بودند ولی بی آن که به راهزنی بحری دست زده باشند. سرانجام، معاهده دربار تهران را مجبور کرد که به بازگشت مستر مورای^۲ تن در دهد و به علاوه عذر خواهی از این جنتمن نیز قید شده بود، زیرا در نامه ای از جانب شاه به صدر اعظم از او به عنوان مردی ابله، ناآگاه، غیر معقول، کوتاه بین و نویسنده پرونده ای وقیح و ناشایست یاد کرده است. عذر خواهی از مورای نیز توسط فرخ خان انجام گرفته بود، ولی این عذر خواهی از جانب دولت بریتانیا رد شد و اصرار داشت که صدر اعظم برکنار شود و از ورود مورای به تهران «با کورنوموز و فلوت و چنگ و موسیقی باشکوهی، استقبال به عمل آید».

با پذیرش پست کنسول عمومی در مصر توجه شخص بروت را به خود جلب کرده بود و در اولین سفر به پوشهر، به اعتبار نام شاه رسماً در بازار به فروش تنباکو اقدام کرد و شوالیه سرگردان بانوی ایرانی شده بود که فضیلت چندان روشنی نداشت، به همین دلایل مورای نتوانست معرف شخصیت و مثال بارز بزرگ منشی بریتانیا در نزد شرقیان باشد. بازگرداندن اجباری او به دربار ایران باید به عنوان موفقیتی تردید آمیز برآورد شود. در مجموع این معاهده،

² M.Murray

صرفنظر از امتیازاتی که فرخ خان پیشکش کرده بود، هیچ موردی وجود نداشت که ارزش نوشتن روی کاغذ را داشته باشد و هزینه متحمل شده و خون ریخته شده را توجیه کند.

سودی که از لشکرکشی به ایران نصیب بریتانیای کبیر شد تنها به جلب تنفر تمام آسیای میانه خلاصه نمی شود: روی گردانی هند، تقلیل روزافزون قطعات هندی، تحمیل هزینه سنگین به خزانه هند، احتمال تقریباً ناگزیر مصیبت دیگری نظیر کریمه وجود دارد، که باید به پذیرش رسمی میانجیگری بنپارت بین انگلستان و دولت های آسیائی، و سرانجام کسب دو نوار پر اهمیت توسط روسیه، یکی روی بحیره خزر (کاسپین) دیگری روی مرز شمالی سواحل ایران بینجامد.

۲۶- کارل مارکس: منتخب از مقاله: «شورش در ارتش هند»

«شورش در ارتش هند»

۳۰ جون ۱۸۵۷

نیویورک دیلی تریبون شماره ۵۰۶۵

۱۵ جولای ۱۸۵۷

نفاق بینداز و حکومت کن^۳ میراث امپراتوری رم مهم ترین اصل و قاعده ای بود که به بریتانیای کبیر اجازه داد تا ۱۵۰ سال امپراتوری خود را در هند حفظ و حراست کند. اختلافات متنوع نژادی، قومی، کاستی، اعتقادی و حاکمیت که مجموعاً در منطقه جغرافیائی هند قابل مشاهده است، به اصل حیاتی سیطره بریتانیا تبدیل شد. با وجود این در اواخر اقتدار بریتانیا تحولاتی را به خود دید. با فتح سند و پنجاب امپراتوری انگلیس و هند نه تنها به آخرین سرحدات طبیعی خود دست یافت بلکه آخرین بازمانده های دولت های مستقل هندی را نیز لگد کوب کرد. همه قبایل بومی که در حال شورش به سر می بردند، سرکوب شدند، همه منازعات بر اهمیت داخلی نیز خاتمه یافت، و ضمیمه کردن آود^۴ به اندازه کافی نشان داد که از این پس مناطق مستقل شاهزاده نشین بی آن که کمپانی با آن موافق باشد وجود خارجی نخواهد داشت. بر این اساس تحول عظیمی در وضعیت کمپانی هند شرقی به وجود آمده بود، زیرا از این پس مثل گذشته به یاری بخشی از هند به بخش دیگری حمله نمی کرد، بلکه به مقام یگانه فرمانروای هندوستان تبدیل شد و کل کشور را به اختیار خود گرفت. علاوه بر این و از این پس فاتحی بین فاتحان هند به شمار نمی آمد، بلکه به یگانه فاتح هند تبدیل شد. ارتشی که در خدمت داشت از این پس نه برای گسترش سلطه کمپانی که برای حفظ موقعیت آن به کار برده می شد. سربازان به پولیس تبدیل شدند: ۲۰۰۰۰۰۰۰ اهالی هند توسط ۲۰۰۰۰۰ سرباز هندی به فرماندهی انگلیس ها به فرمانبرداری واداشته شده بودند، و این ارتش بومی نیز به فرماندهی ارتش انگلیس سپرده شده بود که فقط ۴۰۰۰۰ نفر در آن خدمت می کردند. روشن است که در نگاه اول فرمانبرداری اهالی هند به وفاداری ارتش بومی بستگی دارد. با وجود این باید دانست که حکومت بریتانیا با ایجاد چنین ارتشی در عین حال برای مردم هند نخستین مرکز مقاومتی را

^۳ Divide et impera

اختلاف بینداز و حکومت کن. این اصطلاح هنوز نیز رایج است و در زبان فنی استراتژیستها آن را «بازی بزرگ» نیز می نامند.

^۴ Aoudh

در سال ۱۸۵۶ با زیر پا گذاشتن توافقات، مقامات انگلیس نایب السلطنه آود (شاهزاده نشین مناطق شمالی هند) را عزل کردند و این منطقه را به سرحدات کمپانی هند شرقی ضمیمه کردند.

به وجود آورد که هرگز در اختیار نداشتند. در چه صورتی می توان روی ارتش بومی حساب کرد، این آن چیزی ست که شورش های اخیر نشان می دهد که هم زمان با آغاز جنگ علیه ایران، بنگال از مدیریت آن و سربازهای اروپائی تقریباً تخلیه شده بود. پیش از این نیز شورش هایی در ارتش هند به وقوع پیوسته بود، ولی شورش فعلی ویژگی های خاصی دارد که از رویدادهای پیشین تفکیک پذیر می باشد^۶. زیرا برای نخستین بار است که واحدهای ارتش بومی افسران انگلیس شان را به قتل می رسانند و مسلمانان و هندو ها با فراموش کردن اختلافات مذهبی شان در کنار یک دیگر علیه صاحبان مشترک خود می جنگند، و اگر چه «شورش با قیام هندیان به راه افتاد ولی در دهلی به جلوس یک مسلمان بر تخت امپراتوری انجامید»، و دیگر این که شورش تنها به چند مورد محدود نمی شد، و سرانجام شورش ارتش هند مصادف بود با بی مهری عمومی علیه حاکمیت بریتانیا در سرتاسر آسیا. شورش ارتش بنگال بی گمان در پیوند تنگاتنگ با جنگ علیه ایران و چین است.

علت نارضایتی که چهار ماه پیش در ارتش بنگال شروع شد به این علت بود که بومیان پی برده بودند که دولت فشنگها را در کاغذهای آغشته به روغن بسته بندی می کند که مخلوطی ست از چربی گاو و خوک، در حالی که سربازها مجبور بودند آنها را با دندان باز کنند و این خلاف قوانین مذهبی آنها بود و همین امر به نقطه آغاز بلوا تبدیل شد... در تمام مناطق شورش زده حکومت نظامی اعلام کردند، نیروهای متشکل بومی از شمال، از شرق و از جنوب روی دهلی متمرکز شدند. گفته می شود که شاهزاده های مناطق همسایه با انگلیس ها همکاری می کنند. پیامهایی از سیلان برای متوقف کردن نیروهای لرد الجین^۷ و جنرال اشبرنهام^۸ که به سمت چین حرکت کرده بودند، ارسال گردید. و سرانجام ۱۴۰۰ نفر از واحدهای بریتانیائی در پانزده روز آینده از انگلستان به هند گسیل خواهند شد.

^۶ منظور انقلاب سالهای ۱۸۵۶ تا ۱۸۵۹ است، که مهم ترین بلوای اهالی هندوستان علیه سلطه انگلیس برای استقلال ملی شان می باشد. پیش از این چندین شورش دیگر به وقوع پیوسته بود و علت اصلی آنها نیز روش های وحشیانه استثمار استعماری تمام اقصای جامعه هندی بود. مالیات های سنگینی که دهقانان را به ورشکستگی می کشاند و برخی از فئودال ها را نیز تهی دست می کرد، تلاش های استعمارگران برای به فرمان درآوردن مناطقی که هنوز استقلال خود را حفظ کرده بودند، اعمال شکنجه هنگام دریافت مالیات ها و برقراری رژیم وحشت توسط مقامات و بی حرمتی به سنت ها و آداب و رسوم دیرینه مردم. شورش های که از اواسط سال ۱۸۵۶ آغاز شده بود در بهار سال در قطعات نظامی هندی در ارتش بنگال که در شمال هند مستقر بودند به سال ۱۸۵۷ به نقطه اوج خود رسید. واحدهای نظامی هند مهم ترین نقاط ستراتیژیک منطقه را به اشغال خود درآوردند، در حالی که بخش اصلی پارک توپخانه را تحت اختیار گرفته بودند. ارتش بومی هند در میان کاست های عالی رتبه (برهمنی، راجپوت) و مسلمانان سربازگیری می کردند. ارتش بومی هند بازتاب نارضایتی عمومی دهقانانی بود که نفرات را تأمین می کردند و به همین گونه برخی فئودال های مناطق شمالی (و به طور مشخص آود) از طریق افسران بومی به این ارتش می پیوستند. قیامی که هدفش برکندن بساط استعمار بیگانگان بود بزودی مناطق وسیع شمالی را تحت پوشش خود گرفت و به سوی مناطق مرکزی حرکت کرد (دهلی، لکنهو، کاونپور، روهیلکند، هند مرکزی، بوندلکند). با وجود این اگر چه نیروی پویا و مبارزان اصلی را دهقانان و کارگران تهی دست مناطق شهری تشکیل می دادند، ولی سر نخ دست فئودال ها بود که تمامشان پس از سال ۱۸۵۸ یعنی زمانی که استعمارگران به آنها قول دادند زمین هایشان را به خود آنها واگذار کنند، به خیزش انقلابی خلق هند خیانت کردند. شورشیان هدف واحد و طرح مشخصی نداشتند. علت چنین شکستی در پراکندگی فئودال ها و تنوع قومی کشور و کاست ها و مذاهب مختلف بود. انگلیس ها با مهارت خاصی سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را به کار برده و به یاری فئودال ها جنبش را سرکوب کردند. البته برتری انگلیس ها را در زمینه امکانات فراموش نکنیم. شورش چند منطقه را در امان گذاشته بود، انگلیس ها در پنجاب، بنگال و مناطق جنوبی نظم و آرامش را حفظ کرده بودند. با این وجود چنین واقعه ای تمام هند را تحت تأثیر قرار داده بود و به همین علت بریتانیائی ها در اداره امور مجبور بودند به اصلاحاتی چند بپردازند. شورش مردم هند در پیوند با شورش ملت های دیگر آسیائی بود و به همین نسبت نیز اقتدار انگلیس دچار ضعف شده بود. به اجراء گذاشتن طرح های تهاجمی و اعمال خشونت بریتانیای کبیر علیه افغانستان، ایران و دیگر دولت های آسیائی می بایستی چند دهه به تأخیر بیفتد.

^۶ Lord Elgin

^۷ Ashburnham

با وجود هر گونه مانعی نظیر آب و هوای هند در این فصل، و کمبود اساسی در امکانات حمل و نقل که بتواند مانع جابه جایی های نیروهای بریتانیایی شود، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که شورشیان دهلی بی آن که مقاومتشان به درازا بینجامد از پا بیفتند. در این صورت پیشدرآمد تراژیدی خواهد بود که از این پس باید روی صحنه به اجراء گذاشته شود.

ادامه دارد